در تاریخ ۱۲ اسفند ۱۳۹۴
تنبیهات استصحاب: اصالة تأخّر الحادث

جلسه 78

بسم الله الرّحمن الرّحيم
الحمدلله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

حدیث اخلاقی هفته؛ «روایت حقوق امام سجاد(علیه السلام)»

قسمت دوم حدیثی که به روایت حقوق امام سجاد(علیه السلام) معروف است چنین آمده «وَ حَقُّ نَفْسِكَ عَلَيْكَ أَنْ تَسْتَعْمِلَهَا بِطَاعَةِ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ». حق نفس و روحی که در اختیار توست، این است که او را در مسیر اطاعت خدای عزوجل قرار بدهی.

معنای ظاهری‌اش این است که نگذاریم نفس آلوده‌ی به طاعت غیر خدا بشود، آلوده‌ی به گناه شود، آلوده به نفاق و شرک شود، یعنی هر گناهی که انسان انجام می‌دهد نفس خودش را و حق نفس خودش را مخالفت کرده، ادا نکرده، این انسان امانت‌داری نکرده، حق نفس این است که او را در مسیر اطاعت خدا قرار بدهد.

بعد یک معنای دقیق‌تر این است که فقط در مسیر اطاعت خدا قرار بدهیم، نه تنها در مسیر گناه و در مسیر شیطان قرار نگیرد، آن سر جای خودش. نفس را مهمل رها نکنیم، حالا ممکن است یک کسی گناه نکند عبادت هم درست و حسابی، یعنی غیر از واجبات کار دیگری انجام ندهیم، این نکته را استفاده کنیم که ظاهر روایت با دقّتی که در آن می‌شود ظاهر این است که دائماً ما نفس را در اطاعت خدا استعمال کنیم. حالا نظیر همین اطلاق ازمانی و استمرار ازمانی که این روزها در بحث اصول‌مان هست، از ظاهر روایت یک چنین عنوانی استفاده شود.

یک عنوان ظاهری‌اش این است که مبادا نفس را در غیر طاعت خدا در گناه و اطاعت شیطان بخواهید به کار ببرید، آنجا حق نفس را پایمال کردی، اما این را اگر بشود از آن استفاده کنیم معنای وسیع و خیلی خوبی می‌شود که دائماً ما نفس را در اطاعت خدا به کار بگیریم، دائماً یعنی چه؟ یعنی فکرمان برای خدا باشد، گفتارمان برای خدا باشد، خوابمان برای خدا باشد، خوراک‌مان برای خدا باشد.

انسان همه چیز و هر چه که مربوط به نفس انسان می‌شود را رنگ خدایی و رنگ اطاعت خدا به او بدهد و واقعاً ما طلبه‌ها باید این را شکر کنیم و خیلی هم باید شکر کنیم که ما در یک مسیری قرار گرفتیم که به حسب ظاهر مسیر اطاعت الهی است. صبح که از منزل بیرون می‌آئیم به قصد اینکه درس و بحث و کارهای علمی داشته باشیم بتوانیم دین را بفهمیم، بتوانیم دین را عمل کنیم، بتوانیم دین را به دیگران منتقل کنیم، ظاهر کار ما همین است و این چقدر شکر دارد؟ حالا اگر یک کار دیگری بود، البته کسب حلال هم خودش از اعظم عبادات است و در آن تردیدی نیست، ولی خیلی کم اتفاق می‌افتد یعنی سبقه‌ی ظاهری‌اش سبقه دنیوی دارد اما راه ما سبقه‌ی ظاهری‌اش سبقه دنیوی که ندارد هیچ، بلکه در گذشته اینطور بود که سبقه‌ی دوری از دنیا هم داشت، ولی متأسفانه الآن یک مقدار طریق شده برای رسیدن به یک منصب‌هایی.

ولی این کار که انسان دائماً یا بگوید، یا بنویسد، یا فکر کند، این خودش خیلی توفیق بزرگی است، این لطف بزرگ و عظیمی

است که خدای تبارک و تعالی برای ما قرار داده و ما باید قدر آن را بدانیم. برای لحظات عمرمان واقعاً برنامه‌ریزی کنیم، اگر یک روزی بر ما گذشت که اشتغال علمی نداشتیم واقعاً تأسف بخوریم، نگوئیم امروز را استراحت کردیم، البته استراحت هم لازم است نمی‌خواهم منکر آن شوم، ولی روزی بر انسان بگذرد و انسان کار علمی نکند، این خیلی خسارت بزرگی است و معلوم نیست همیشه انسان این توفیقات را داشته باشد، انسان مریض می‌شود، موانع به وجود می‌آید، نمی‌تواند درس برود و نه می‌تواند درس بگوید.

من این خاطره را هم عرض کنم(شاید شنیده باشید)؛ این ایام هم نهمین سالگرد مرحوم والد ما(رضوان الله تعالی علیه) است؛ ایشان خیلی پر کار بود، یک شخصیتی بود که در عِین جامعیتی که داشت مسئولیت‌های مهمی که در حوزه و جامعه مدرسین، تمام نهادهای حوزوی بالأخره با ایشان یک ارتباطی داشت، از اداره حوزه گرفته، جامعه مدرسین، جامعة الزهرا، جامعة المصطفی که قبلاً به عنوان طلاب غیر ایرانی معروف بود، بسیج روحانیون، دانشگاه قم، همه اینها مرتبط بود، ولی اینها هیچ ضربه‌ای به کار علمی ایشان نمی‌زد. روزی دو تا درس سنگین فقه و اصول داشتند، درس بسیار پرجمعیت، درس فقه‌شان هم مقیّد بود و ایشان می‌نوشت، این تألیفات فراوانی که دارند که البته واقعاً وقتی آدم اینها را حساب می‌کند می‌بیند جز توفیق الهی چیز دیگری نبوده و خدا عنایت کرده است.

خاطره‌ام این است که تقریباً دو سال آخر عمرشان، مسئول وجوهاتی که در دفتر بود یک روزی به من گفت افرادی که از مقلدین ایشان می‌آیند و ما می‌بریم خدمت ایشان وجوهات سنگینی هم حساب می‌کنیم و بدهکار می‌شوند، گاهی اوقات صد هزار تومان، دویست هزار تومان ردّ مظالم می‌دهند، ایشان می‌فرمایند رد مظالم را بگذارید پیش من باشد، این وجوهات را بگذارید در حساب وجوهات که برای شهریه داده شود.

برای آن مسئول وجوهات هم این سؤال شده بود و به من گفت که از خدمت ایشان پرسیدم شما این رد مظالم را چکار می‌کنید؟ مثلاً فکر می‌کردم از طریق والده و ... فقرایی هستند که به آنها داده می‌شود. ایشان فرمودند من رد مظالم را خودم مصرف می‌کنم برای دارو و این چیزهایی که لازم است.
به ایشان عرض کردم به چه ملاکی؟ چون یک وقتی من یادم هست در اوایل طلبگی به ایشان عرض می‌کردم صرف سهم امام برای من خیلی مشکل است و می‌خواهم یک فکری کنم. ایشان به من می‌فرمود اگر طلبه واقعاً طلبه باشد آنچه که به حسب متعارف از او خواسته شده باشد مطالعه کند، درس بگوید، درس بخواند، بنویسد، می‌فرمودند هیچ پولی برای او حلال‌تر و أطیب از سهم امام نیست.
آري، من به ایشان عرض کردم که شما مگر سهم امام مصرف نمی‌کنید؟ ایشان این جواب را داد که خیلی عجیب است، یک وقتی برای یکی از بزرگان عرض کردم که خیلی منقلب شد.

ایشان فرمود من مدّتی است که نه درس می‌گویم، نه درس می‌نویسم، نه حال مطالعه کردن دارم، هیچ کار علمی ندارم و در صرف سهم امام برای خودم شبهه کردم و دیگر مصرف نمی‌کنم! و چون هیچی ندارم می‌توانم از ردّ مظالم استفاده کنم.

اینقدر تقیّد خیلی برای ما عجیب بود. یک کسی که می‌توانست بگوید من یک عمری کار علمی کردم، این تتمّه‌ی عمرم بالأخره متعارف است، عقلایی هم هست، حالا در سایر رشته‌ها، سایر مشاغل، یک کسی 20 ـ 30 سال برای یک جا کار می‌کند، بازنشست می‌شود و تا آخر عمر حقوق بازنشستگی می‌گیرد، ولی ایشان فرمودند نه، من الآن در صرف سهم امام شبهه دارم و چون چیزی هم نداشت، از رد مظالم استفاده مي‌کرد.

ایشان از دنیا که رفت هیچ مال شخصی نداشت، آنچه از ایشان ماند در وصیتنامه هم نوشته بودند که باید یا صرف در شهریه طلاب شود که ما چهار سال شهریه ایشان را در حوزه دادیم چیزی که در تاریخ حوزه نظیر نداشت، البته آن زمان در حساب

ایشان چیزی نبود، ولی مقلدین ایشان آوردند تا چهار سال شهریه دادیم و بعد این مرکز فقهی چون خیلی گسترش پیدا کرده بود قدرت نداشتیم شهریه را ادامه بدهیم، و لو شهریه مشهد بحمدالله به برکت امام هشتم(علیه السلام) هنوز ادامه دارد.

علی أی حال فرمودند آنچه هست باید اینطور شود. ایشان هیچ مال شخصی نداشت که بگوید از اموال شخصی خودم استفاده می‌کنم، از اول طلبگی در همین مسیر طلبگی بود، در مسیر علم بود، هیچ وقت در فکر مسائل اقتصادی و کارهای اقتصادی و اینگونه امور نبود.

این تعبیر «وَ حَقُّ نَفْسِكَ عَلَيْكَ أَنْ تَسْتَعْمِلَهَا بِطَاعَةِ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ» خیلی مهم است، ما خدا را شکر کنیم که در این مسیریم، باز مراقبت کنیم اوقاتمان را بیشتر در این مسیر قرار بدهیم.

ما اگر یک دقیقه‌ی عمرمان بدون استعمال در اطاعت خدا باشد خسران بزرگی برای ماست، خسارت بزرگی است، ما که کنار این اقیانوس و در خود این اقیانوس قرار گرفتیم اگر بخواهیم استفاده نکنیم این خسران بزرگی است. خدا همه‌ی ما را موفق به عمل به این تعبیر بفرماید إن شاء الله[1].

ادامه کلام مرحوم امام

بحث در فرمایش امام(رضوان الله تعالی علیه) بود که عمده فرمایش ایشان را ذکر کردیم؛ امام یک تتمه‌ای دارد که این تتمه در اصل دو جوابی است که از کلام مرحوم حائری می‌دهند. ما قبلاً کلام مرحوم آقای حائری را نقل کردیم و دفاع کردیم و گفتیم جوابی که مرحوم اصفهانی از مرحوم حائری داده درست نیست. ایشان فرمود وقتی زمان یک امر واحد مستمر است با آمدنِ تقیید یا تخصیص قطع می‌شود و انقطاع پیدا می‌کند. انقطاع که پیدا کرد دیگر برای بعد از او چیزی وجود ندارد که ما به او تمسّک کنیم، استمرار انقطاع پیدا می‌کند.

اشکال مرحوم امام به مرحوم حائری

امام در اشکال به مرحوم آقای حائری، دو مطلب دارند. اولین اشکال شبیه همان جوابی است که مرحوم اصفهانی دادند که اطلاق عبارت از رفض القیود است نه جمع القیود[2].

در جواب دوم می‌فرمایند «کون الزمان أمراً مُستمرّاً واحداً لا یلازم کون مُقتضی الإطلاق وحدة الحکم». اینکه زمان یک امر واحد و مستمر است ملازمه ندارد که ما بگوئیم اینجا یک حکم داریم و با آمدن مقیّد از بین رفت. «لا یلازم کون مُقتضی الإطلاق وحدة الحکم؛ بحیث إذا انقطع في زمان انقطع مطلقا». این خصوصیت که انقطع فی زمانٍ انقطع مطلقا مربوط به عام مجموعی است، در عام مجموعی اگر در این مجموعه‌ی زمان در یک آن تخلّف به وجود بیاید انقطاع پیدا می‌کند، اما می‌فرمایند در اینجا اینطور نیست «فإنَّ لازم ذلك أن یکون موضوع الحکم کالعامّ المجموعيّ، و لازمه عدم لزوم الإطاعة لو عصاه في زمان، مع أنَّ الواقع في أشباه «أَوْفُوا بِالْعُقُود» خلاف ذلك».

ما مسلم می‌دانیم در «أَوْفُوا بِالْعُقُود» اگر بایع روز اول وفای به عقد نکرد و جنس را به مشتری تحویل نداد، روز دوم هم وفای به عقد نکرد و جنس را به مشتری تحویل نداد،روز سوم همینطور اما از روز چهارم أَوْفُوا بِالْعُقُود گریبانش را می‌گیرد و باید وفای به عقد کند، در أَوْفُوا بِالْعُقُود با اینکه زمان واحد مستمر است اما عصیان در بعضی از ایام موجب از بین رفتن حکم نیست و این حکم در بقیه‌ی ایام وجود دارد. پس معلوم می‌شود ما نحن فیه یعنی این زمان واحد مستمر است عنوان عام مجموعی را

ندارد.

بعد می‌فرمایند «بل فرض مثل العموم المجموعيّ المُقتضي لانتفاء الحكم بانتفاء جزء من الزمان خروج عن محطّ البحث» اصلاً اگر کسی بیاید در أَوْفُوا بِالْعُقُود بگوید ما زمان را به نحو عام مجموعی حساب می‌کنیم و لازمه‌ی عام مجموعی این است که اگر در یک آنی تخلف و عصیان شد در بقیه‌ی آنات هم حکم وجود ندارد می‌فرمایند این از محل بحث خارج است، چون مسئله خیلی واضح است اگر عام‌ها مجموعی شد و اگر زمان به نحو عام مجموعی شد نتیجه‌اش همین است.

تا اینجا تقریباً به یک مثال استدلال می‌کنند می‌گویند در أَوْفُوا بِالْعُقُود زمان واحد مستمر است، چرا متقطع و مفرّد نیست، برای اینکه اینطور نیست که وقتی بایع امروز وفا کرد بگوئیم یک ثواب، یک حکم، فردا وفا کرد بگوئیم یک ثواب و یک حکم، بگوئیم یک کسی جنسی را به مشتری فروخته، ولی هر روزی که این جنس را تحویل داده یک وفا و یک حکم، ابدا اینطور نیست. زمان در أَوْفُوا بِالْعُقُود مسلّم یک واحد مستمر است، شاهد آوردن برای اینکه عنوان عام مجموعی هم نیست، همان شاهدی که عرض کردیم و در نتیجه در این مثال مسلّم این نه عام مجموعی است و نه عام استغراقی، یک عنوان استمراری است و آن هم استمرار ازمانی. استمرار ازمانی به همان نحوی که قبلاً توضیح دادند که طلب‌های متعدد نیست، مطلوب متعدد نیست، منتهی یک نوعی از طلب است که اگر در یک آنی عصیان بشود باز این طلب باقی است.

بعد می‌فرمایند «بل لنا أن نقول: إنَّ الزمان و إن كان واحداً مُستمرّاً تتقدّم أجزاؤه الفرضيّة بعضها على بعض، لكنّ الحكم المُستفاد من الإطلاق بالنسبة إلى أجزائه عرضيّ، لكن لا بمعنى كون مُقتضى الإطلاق شمول المُطلق للأجزاء، بل بمعنى لزوم الوفاء بالعقد مثلًا من غير تقييدٍ بزمان». درست است اجزاء زمان فرضی است یعنی اجزائی که قبلاً نیامده و الآن باید فرض کنیم، این جزء نسبت به آن جزئی که نیامده تقدّم دارد، می‌فرمایند زمان یک اجزاء فرضی طولی دارد هر جزئی می‌رود و جزء بعد می‌آید اما می‌فرمایند این اطلاق زمانی که در اینجاست این اجزاء بمنزلة الموجود در نظر گرفته می‌شود و عنوان عرضی را پیدا می‌کند، تمام اجزاء را عرف یک جا در نظر می‌گیرد، به حسب الواقع طولی است اما به حسب نظر العرف می‌گوئیم از حالا تا غروب، عرف این را عرضی می‌گیرد، اجزاءش را در نظر می‌گیرد و این اطلاق نسبت به اجزاء است نه به این معنا که مولا کلّ جزءٍ جزءٍ را در نظر می‌گیرد بلکه به این معنا که این حکم در این زمان هست و مقیّد به قیدی نیست، یک حکم واحد است در زمان واحد مقیّد به قیدی نیست. مقتضای اطلاق می‌فرماید شمول المطلق للأجزاء نیست بل به معنای لزوم الوفا بالعقد من غیر تقیید بزمانٍ[3].

اشکال استاد به مرحوم امام

برای مناقشه بر فرمایش امام(رضوان الله تعالی علیه) ما از آن تعبیر اولی که خود امام شروع کردند شروع می‌کنیم، فرمودند ما نحن فیه از قبیل دَوَران بین اقل و اکثر است و در دوران بین اقل و اکثر ما به اقل اخذ می‌کنیم.

اشکال این است که فرض ما این است که اگر زمان یک واحد مستمر است دیگر اقل و اکثر نداریم، اگر ما فرض کردیم اینجا زمان عام استقراقی نیست و عام مجموعی هم نیست ما دیگر اقل و اکثر نداریم و یک چیز است و آخوند و مرحوم آقای حائری و ... که فرمودند بعد از آمدنِ مقید و مخصص این از بین می‌رود یک چیز است، شما باز مسئله را بردید روی اقل و اکثر؛ اقل و اکثر که بشود معنایش این می شود که هر جزئی را جداگانه در نظر گرفتند و این روحش برمی‌گردد به همان مفرّد بودن و تقطیع.

امام سه تا تعبیر دارند و این سه تعبیر تقریباً هر کدام خُلف فرض است، تعبیر به اقل و اکثر خُلف فرض است، تعبیر دومشان این است که ما نسبت به بقیه می‌گوئیم ظهور آن عام باقی است، همه‌ی حرفها همین است که این ظهور از بین رفته، وقتی می‌گوید اکرم العلماء مستمراً بعد گفت لا تکرم زیداً یوم الجمعة این استمرار در زید قطع شد و دیگر استمراری وجود ندارد، تا

ما بگوئیم اگر بگوئیم لا تکرم زیداً، این زید روز جمعه‌اش یک زمان است، یک شنبه‌اش یک زمان مستقل، برمی‌گردد به مفرّد بودن و این هم خُلف فرض است، اگر می‌گوئیم مفرّد نیست پس استمرارش در زید قطع شد و چیزی وجود ندارد که بگوئیم در بقیه زمان‌ها نسبت به زید حجّیت دارد و همچنین آن دلیل سوم و بیان سوم‌شان فرمودند دلیل مُخرج دلالت بر خروج یک فرد رأساً ندارد، نمی‌خواهد زید را برای همیشه از اکرم العلماء خارج کند، ما جوابمان این است که اگر گفتیم زمان استمراری است نتیجه‌اش این می‌شود که بگوئیم لا تکرم زیداً با لا تکرم زیداً فی یوم الجمعة یکی است، آنهایی که استصحاب خاص می‌کنند می‌گویند این زید برای همیشه خارج شده.

باز در فرمایشات امام نکات دیگری هم ممکن است به ذهن برسد ان شاء الله خودتان هم تأمل بفرمائید تا شنبه عرض کنیم.

وصلّی الله علی محمد و آله الطاهرین

---

[1] وسائل الشيعة، ج15، ص: 172: مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ الْفَضْلِ عَنْ ثَابِتِ بْنِ دِينَارٍ عَنْ سَيِّدِ الْعَابِدِينَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع قَالَ: حَقُّ اللهِ الْأَكْبَرُ عَلَيْكَ أَنْ تَعْبُدَهُ وَ لَا تُشْرِكَ بِهِ شَيْئاً فَإِذَا فَعَلْتَ ذَلِكَ بِإِخْلَاصٍ جَعَلَ لَكَ عَلَى نَفْسِهِ أَنْ يَكْفِيَكَ أَمْرَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ «6» وَ حَقُّ نَفْسِكَ عَلَيْكَ أَنْ تَسْتَعْمِلَهَا بِطَاعَةِ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ...

[2] الاستصحاب، النص، ص: 194: و فيه أوّلًا: أنَّ المُطلق في سائر المقامات أيضاً لا يفيد الحكم للأفراد، و لا يكون الحكم بلحاظ الأفراد الخارجيّة استغراقاً أو بدلًا، و لم يكن المُطلق بعد تماميّة مُقدّمات الإطلاق كالعامّ مفاداً، بل ليس مُقتضى الإطلاق بعد تماميّة المُقدّمات، إلّا أنَّ ما اخذ في الموضوع تمام الموضوع للحكم، كما هو المُقرّر في محلّه.

[3] الاستصحاب، النص، ص: 195: و ثانياً: أنَّ كون الزمان أمراً مُستمرّاً واحداً لا يلازم كون مُقتضى الإطلاق وحدة الحكم؛ بحيث إذا انقطع في زمان انقطع مطلقاً، فإنَّ لازم ذلك أن يكون موضوع الحكم كالعامّ المجموعيّ، و لازمه عدم لزوم الإطاعة لو عصاه في زمان، مع أنَّ الواقع في أشباه «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» خلاف ذلك، بل فرض مثل العموم المجموعيّ المُقتضي لانتفاء الحكم بانتفاء جزء من الزمان خروج عن محطّ البحث، فحينئذٍ لو خرج جزء من الزمان لا مانع من التمسّك بالإطلاق بالنسبة إلى سائر الأزمنة. بل لنا أن نقول: إنَّ الزمان و إن كان واحداً مُستمرّاً تتقدّم أجزاؤه الفرضيّة بعضها على بعض، لكنّ الحكم المُستفاد من الإطلاق بالنسبة إلى أجزائه عرضيّ، لكن لا بمعنى كون مُقتضى الإطلاق شمول المُطلق للأجزاء، بل بمعنى لزوم الوفاء بالعقد مثلًا من غير تقييدٍ بزمان، فيجب الوفاء عليه بالنسبة إلى الأجزاء الغير الآتية في الحال أيضاً.